Kh\_Osool\_SMJS\_980919

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۹ آذرماه ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت هدم حائط صحبت می‌کردیم.

در مورد هدم جدار دو قطعه دارد، یک صدر دارد یک ذیل دارد. در صدر روایت می‌گوید اگر جدار شخصی که بین او و همسایه‌اش حائل هست ساقط بشود لازم نیست او این جدار را دوباره بنا کند. مگر حقی است همسایه نسبت به این جدار داشته باشد به خاطر او باید جدار را دوباره بازسازی کند.

از حضرت سؤال می‌شود که اگر جدار ساقط نشد ولی این آقا خرابش کرده یا می‌خواهد خرابش کند به خاطر اینکه به همسایه ضرر بزند. امام علیه السلام می‌فرمایند که اجازة این کار داده نمی‌شود. چون پیغمبر فرمودند لا ضرر و لاضرار و اگر هم خراب کرد باید دوباره بسازد. تکلیف می‌شود که این دیوار را که خراب کرده دوباره بسازد.

صدر روایت طبق قاعده است، مشکلی در موردش نیست. بحث سر ذیل روایت هست که همانجا هم مورد استشهاد ما هست برای قاعدة لاضرر و لاضرار.

صحبت سر این هست که چه وجهی دارد که طرف ملزم باشد که دیوارش را خراب نکند و اگر هم خراب کرد بسازد. ملکش است، می‌خواهد از ملکش، خرابش کند چه من قبل از اینکه من این ملک را خراب بکنم، این ملک باعث می‌شد که همسایه از ملک من منتفع بشود ولی من موظف هستم که کاری بکنم که همسایه از ملک من منتفع بشود؟ از این باب عرض می‌کنم

فرض کنید که خانه‌ام دیواری دارد، وقتی این دیوار هست کوچه سایه می شود، رهگذرها که رد می‌شوند از سایه رد می‌شوند. حالا اگر دیوار را خراب کردند رهگذرها باید از آفتاب رد بشوند. آیا من گناهی کردم اگر این را خراب کنم؟ مکلف نیستم که برای رهگذران سایه فراهم کنم. من هم موظف نیستم برای خانة دیگری پوشش درست کنم که خانة دیگری در معرض دید رهگذرها قرار نگیرد، در معرض دید دیگران قرار نگیرد. من که تکلیفی ندارم.

پس بنابراین این چرا امام علیه السلام این مطلب را فرمودند و این قاعدة لاضرر و لاضرار چجوری اینجا تطبیق داده می‌شود؟

ایشان دو تا جواب مطرح می‌کنند. در اصل اشکال این هم هست که ادامة اشکالی که مجرد اینکه من غرض عقلایی بر این کار ندارم، فقط به خاطر ضرر زدن به دیگران این کار را می‌کنم. این باعث نمی‌شود که منع بشوم. من به خاطر اضرار به غیر کاری می‌کنم که روی آن کار حق دارم. کاری هست نسبت به آن حق ندارم. ولی کاری که حق دارم انجام می‌دهم به خاطر اضرار به غیر. فوقش این است که اضرار به غیر تکلیفاً گناه داشته باشد، این باعث نمی‌شود که من از این کار منع بشوم و وضعاً اجازه ندهند به من که این کار را بکنم.

آقای سیستانی اینجا دو تا جواب مطرح فرمودند، بنابراین تقریراتشان. این دو تا جواب چیز واحد ندارد، مصبّ واحد ندارد. گویا به نظر می‌رسد اشکال دو تا اشکال هست، جواب اوّل یک اشکال را می‌خواهد دفع بکند، جواب دوم در صدد دفع هر دو اشکال است.

یک اشکال این هست که طبق قواعد من نباید موظف باشم که دیوار را خراب نکنم، یا اگر خراب کردم بازسازی کنم.

اشکال دوم اینکه قواعد هر چی می‌خواهد اقتضاء کند مقتضای لاضرر و لاضرار این نیست. تطبیق لاضرر و لاضرار بر این حکم شرعی تطبیق نمی‌کند.

پاسخی که آقای سیستانی از ایشان نقل شده پاسخ اوّلش جواب اشکال اوّل است. ولی اشکال دوم را جواب نمی‌دهد.

بله پاسخ دومشان جواب هر دویش هست و گویا بر اینکه هر دو پاسخ داده بشود باید جواب دوم را داد.

جواب اوّلش محصلش این هست که بعید نیست این حکم مشابه دارد. بعضی موارد کسی که می‌خواهد به دیگری ضرر برساند شارع یک مجازات‌هایی برایش تعیین می‌کنند. این می‌تواند از باب مجازات باشد. مجازات باشد چه ربطی به لاضرر و لاضرار دارد؟ فوقش این است که این ولو طبق قاعده نیست.

یک نکتة کلی را عرض بکنم. آن چیزی که طبق قاعده نیست آیا ما نمی‌توانیم به آن ملتزم بشویم؟ مگر همة قواعد باید حتماً در همة موارد به آن عمل کرد. آن قاعده ممکن است تخصیص بخورد، تبصره داشته باشد.

اصل این مطلب که مخالف قاعده هست چطور باعث می‌شود دلیل بشود که یک حکمی را ما نپذیریم؟

پاسخ مطلب، در کلمات فقها خیلی وقت‌ها این وارد شده می‌گویند این مطلب خلاف قاعده است. خب خلاف قاعده باشد، ثم ماذا؟

پاسخ مطلب این است که گاهی اوقات خلاف قاعده کأنّ خلاف یک ارتکاز عقلایی هست. این ارتکاز عقلایی باعث می‌شود که این روایت مثلاً مفادش از آن ظهور بدوی‌اش به گونة دیگری حمل بشود. یا مثلاً چنان غریب هست که ما می‌گوییم نمی‌تواند شارع مقدس این مطلب را گفته، ظن به عدم انتقال صحیح روایت حاصل می‌شود. یعنی یک قرابت مفاد روایت باعث می‌شود که ما به یک اطمینانی به وقوع اشتباهی در دلالت روایت، در صدور روایت در جهت صدور روایت به یک اطمینان یا یک ظن معتبری که این روایت یک گیری دارد، به خاطر اینکه یک قرابت عجیبی دارد.

مثلاً بعضی جاها مطلب اینقدر غریب است می‌گوییم این مطلب غریب اگر بود به یک روایت در ردع سیرة عقلا و ارتکازات عقلا اعتماد نمی‌شود.

اینکه می‌بینیم یک روایت است در حالی که مطلبش هم مطلب غریبی است خودش کاشف از این هست که این یک ایرادی در مسئله هست. اینها در جاهایی هست که صرفاً مخالف قاعده نیست. عقلا این حکم را قریب می‌شمارند. استنکار می‌کنند. استنکار عقلایی نسبت به یک حکم وجود دارد. اینجا در مقام پاسخ استنکار گاهی اوقات می‌گویند نه مطلب مستنکری نیست، مشابه دارد، با ذکر مشابهات آن استنکار و استغراب عرفی را برطرف می‌کنیم بنابراین ولو مخالف قاعده باشد باید بهش اخذ کرد.

طبیعتاً این دیگر لاضرار و لاضرار را نمی‌شود تعلیل کرد. مخالف قاعده است. ولی مخالف قاعده‌ای هست که عقلا وقتی بشنوند این چه حکمی است نمی‌گویند این چه حکمی است. می‌گویند باشد مخالف قاعده باشد ما می‌پذیریم.

اما جواب دوم ایشان در جواب دوم تصریح می‌کنند که این هم باعث می‌شود که خود حکم متجّه باشد موجهّ باشد، هم تعلیلش به لاضرر را توجیه می‌کند.

اما وجه اول، ایشان می‌فرمایند که اینکه شخصی که می‌خواهد به دیگری ضرر برساند شارع عقوبتش کند بگوید حالا که می‌خواهی ضرر برسانی من اجازه نمی‌دهم این ضرر را برسانی، یا اگر ضرر رساندی، بعداً باید جبران کنی. مشابه دارد. ایشان می‌گوید یکی از مشابهاتش در جایی هست که یکی از دو تا شریکی که در یک عبد شریک هستند، حصة خودش را آزاد کند برای اینکه به دیگری ضرر بزند. اینجا جمعی از فقهاء گفتند که موسر۱۱:۳۳ باشد پول داشته باشد باید حصة شریکش را هم پرداخت بکند.

اگر معسر باشد و پول نداشته باشد اصلاً عتق از اصل باطل هست. بله اگر قصد قربت داشته باشد این فقط سهم خود معتق آزاد می‌شود و معتَق باید نسبت به بقیة سهمش تلاش کند.

البته یک عبارتی هست که

ایشان می‌فرماید که در جواهر این مطلب را یکی از قولیین قویین در مسئله ذکر کرده و بعد می‌فرمایند روایاتی هم بر این مطلب دال هست و روایاتش را ذکر می‌کند.

روایاتی که ایشان ذکر کردند فقط روایت دومش تفصیلی را که ایشان ذکر می‌کند در آن هست. به آن شکلی که ایشان.

روایت اوّلش به این شکل نیست. دو تا روایت را می‌خوانم.

این مسئله روایت‌های مشابهی هم دارد که ایشان فقط این دو تا روایتش را آورده. من روایت دیگر مسئله را هم آوردم که روایت‌های دیگر را می‌خوانم.

این دو تا روایت را که ایشان انتخاب کرده آورده به جهت اینکه در آن نکته‌ای که ایشان روی آن تکیه می‌خواهد بکند عبارت‌ها صریح‌ترند و آن نکته را بهتر می‌رساندند.

شاگرد: کافی اسلامیه، جلد ۶، صفحة ۱۸۲

استاد: سألته عن المملوک بین شرکاء فیعتباع احدهما نصیبه. قال ان ذلک فساد علی اصحابه لا یقدرون علی بیعه و لا معاجته قال یقوّم قیمة فیجعل علی الذی اعتقه عقوبةً و انما جعل ذلک علیه لما افسده

اینجا در روایت، حالا آن تفسیری که ایشان نقل می‌کنند که نیست هیچ. صریح نیست در مورد اینکه قصد اضرار داشته.

ممکن است شما بگویید این تعبیر عقوبةً ازش استفاده می‌شود که قصد اضرار داشته. این به نظر می‌رسد این تعبیر عقوبةً هم ازش این مطلب. عقوبت گاهی اینکه شخص یک کاری می‌کند که به دیگری ضرر وارد می‌کند ولو قصد نداشته باشد. این عقوبت مراد عقوبت به معنای مجازات آن معنا نیست. می‌گوید شما کاری کردید که دیگری را به ضرر انداختید باید این ضرر را جبران کنید.

شاگرد: عقوبت اخلاقی؟

استاد: نه بحث عقوبت تضمین مالی است. تضمین مالی که در خیلی جاها هست که من اتلف مال الغیر فهو له ضامن.

این من اتلف مال الغیر فله ضامن به این لفظ در روایات نیست ولی مشابه مضمونش هست. اشکالی ندارد در اینجا. چون در متن یک چنین چیزی وارد نشده می‌توانیم اطلاق متن را قرینه قرار بدهیم برای اینکه عقوبت به معنای این هست که شارع مقدس اینجا به خاطر اینکه من عملم منشاء اتلاف مال غیر شده، منشاء شده که مال غیر از آن قابلیتی که قبلاً داشته بیفتد و امثال اینها. این است که تضمین به معنای یک نوع تضمین مالی.

البته این روایت یک نقل دیگری دارد که شاید ممکن است همین روایت باشد. متن دیگری دارد که به همین سند است ولی یک مقداری متنشان تفاوت دارد. در آن متن ممکن است این بگوییم، اگر این اثبات بشود که این دو تا متن یک متن هست، مطلب آقای سیستانی. خوب بود آقای سیستانی متن دوم را می‌آوردند نه متن اوّل را و الا متن اوّل خیلی آن مطلبی که ایشان. یا لااقل هر دو را می‌آوردند. چون این دو تا من اگر با هم آورده بشود یک مقداری آن مطلب بیشتر استفاده می‌شود، به خصوص با توجه به نکته‌ای که متن دوم هست که می‌خوانم.

که این روایت دوم عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام أنّه سُئل عن رجلین کان بینهما عبدٌ فاعتق احدهما نصیبه فقال ان کان مضارا کلِّف ان یعتقه کلّه و الا استسئل عبده فی النصف الآخر.

یعنی کان مضارا که این تعبیر مضارا را تعبیر کرده که ممکن است را بگوییم مضارا اگر به قصد ضرر زدن به دیگری این مطلب را گفته.

این متن دوم با روایت صحیحة محمد بن مسلم که ایشان بعداً نقل می‌کنند و نکته‌ای را که ایشان روی آن دارند بر طبق آن صحیح محمد بن مسلم است با آن نزدیک‌تر است و مشابهت بیشتری دارد با آن روایت دوم.

شاگرد: کان مضارا را به معنی دیگری مگر می‌شود اصلاً حمل کرد؟ با توجه به تفصیلی که حضرتعالی

استاد: حالا صحبت می‌کنیم. صحبت سر این هست که آیا مضار یعنی قاصداً للاضرار بالغیر یا اینکه اگر این کارش ضرر به غیر باشد.

شاگرد: حضرت تفصیل دادند مگر فرضی دارد که ضرر نزند. طبیعتاً آن طرف محروم می‌شود نمی‌تواند این برده را بفروشد. یک سری خاصیت‌هایی به این بار می‌شود که قهراً هر کاری بکند مضار است و تفصیلی که حضرت دادند فقط در فرض نیت است.

استاد: آن را یک مقداری بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

روایت دومی که ایشان نقل کردند، روایتی هست که همان مطلبی که ایشان دنبالش هستند در این روایت هست، صحیحة محمد بن مسلم، تهذیب، جلد۸، صفحة ۲۲۱، ۲۲۲.

الحسین بن سعید عن علی بن نغمان عن ابن مسکان عن حریز عن محمد قال

محمد که حریز نقل می‌کند محمد بن مسلم باشد که ایشان محمد بن مسلم ذکر می‌کنند همینجور باید باشد.

قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجلٌ ورث غلاماً و له فیه شرکاء فاعتق لوجه الله نصیبه فقال اذا اعتق نصیبه مضارةً و هو موسر ضمن للورثة و اذا اعتق لوجه الله کان الغلام قد اعتق من حصّة من اعتق و یستعملونه علی قدر ما اعتق منه له و لهم فان کان نصفه عملت

یعنی آن مقداری که آزاد شده نصف باشد، عمل لهم یوماً و له یومٌ. یک روز برای خودش است یک روز برای شرکاست.

شاگرد: له برای خودش می‌خورد؟

استاد: برای خودش

شاگرد: در افعالی که معنای علم دارد ضمیر نفس بیاید. یک جور دیگر قاعدتاً باید معنا کنیم. قاعدة نحوی می‌گویند حتماً باید نفسه بیاید در افعال علم و اینها

استاد: علم لهم یوماً و له یوما.

البته یک روز برای آنها می‌کند یک روز هم برای خودش است. نه اینکه حتماً باید برای خودش کار کند. لازم نیست کار کند. یک روزش برای دیگری کار می‌کند، یک روزش هم برای خودش است. له یومٌ مناسب‌تر است.

و ان اعتق الشریک مضاراً و هو معسر فلا عتق له لأنّه اراد ان یفسد علی القوم و یرجع القوم علی حصصهم.

این وقتی معسر باشد این عتقش باطل است.

یک حکم خاصی هست خلاف قاعده. قاعدة خاصی اینجا اقتضای این تفصیلات را ندارد. یک حکم تعبدی است. آقای سیستانی از این حکم تعبدی می‌خواهند این نتیجه‌گیری کنند که اینجا مانعی ندارد که شارع مقدس در فرض مضارّه یک حکمی را اینجا جعل کرده باشد یا گفته باشد عتقش باطل است یا گفته باشد عتقش صحیح است ولی عقوبتاً علی المضارّة باید ذمة سایر شرکاء را هم تضمین کند و ضامن ذمة سایر شرکا هست.

توجه دارید این به خصوص تفصیل خاصی که این روایت هست، این تفصیل طبق قاعده‌ای نیست.

شاگرد: قاعدة عقلایی منظورتان است؟ یا شرعی؟

استاد: نه قاعدة عقلایی همچین چیزی اقتضا نمی‌کند.

لاضرر که اصلاً اثبات این مطلب نمی‌کند. لاضرر اثبات اینکه.

شاگرد: این مضار است، لاضرر هم می‌گوید

استاد: کسی که مضار هست باید عتقش باطل باشد؟ تفصیل بین اینکه حالا چون معسر است عتقش باید باطل باشد. اگر موسر باشد. این شکلی چیز داده. حکمی که در مسئله هست یک حکم کاملاً تعبدی است.

شاگرد: مضارش خلاف قاعده نیست دیگر، درست است؟

استاد: آن یک بحث دیگر است. آن باید ببینیم آیا طبق قاعده هست یا طبق قاعده نیست.

شاگرد: غرض من این نکته هست که این مطلب که این حکم مشابه فقهی دارد، مشابه فقهی کافی نیست برای اینکه ملاک داخل در لاضرر و لاضرار بکند تا مشابه داشته باشد. مشابه دارد معنایش این است که این امر مستنکر نیست، مستغرب نیست. اگر یک روایت معتبری دال بر آن باشد ما می‌توانیم به آن اخذ کنیم. ولی اینکه بتوانیم تعلیل کنیم. ظاهراً آقای سیستانی اشکال را دو تا اشکال دارند. این دو تا اشکال وجه اوّل جواب اشکال اوّل است، وجه دوم جواب هر دو اشکال است. اینجوری که از سیاقت عبارت استفاده می‌شود.

روایت‌های دیگری هم که در این مسئله هست بخوانم که این روایت یک مقداری شاید مطلب را تا حدودی روشن‌تر کند.

اصلاً این حکمی که در مسئله هست به جهت قصد اضرار است؟ چون این در مسئلة ما مهم است. یا نفس همین که طرف فعلی انجام داده که باعث شده است که دیگری کارش خراب شده همین باعث شده که شارع مقدس یک ضمانی ایجاد کرده.

یکی از روایت‌های مسئله، روایت.

مسئله خیلی روایت دارد. به روایت‌هایی که یک نحو تعلیلی در آن وجود دارد اکتفا می‌کنم.

روایت سماعة: عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عیسی عن سماعه

که بنابر تحقیق روایت صحیحه است.

قال سألته عن المملوک بین شرکاء فیعتق احدهم نصیبه فقال هذا فساد علی اصحابه یقوم قیمة و یضمن ثمن الذی اعتقه لأنّه افسده علی صاحبه. این هیچ بحث اینکه قصد اضرار داشته در آن نیست که همان روایت حلبی که آقای سیستانی هم نقل کرده بودند شبیه همان بود.

البته آن یک کلمة عقوبةً داشت، اینجا عقوبةً ندارد، فقط افسد علی صاحبه دارد و به قرینة اینها هم افسده علی صاحبه و عقوبة هم مراد همین هست. این یک روایت.

شاگرد: اینکه آن تفصیل با قصد اضرار را هم می‌خواهید بگویید که

استاد: می‌خواهم بگویم این روایت‌ها یک همچین تفسیری در آن نیست. این روایت‌ها و روایت حلبی هم ظاهراً مراد قصد اضرار نیست. نفس اینکه کاری انسان بکند که به دیگری ضرر بزند و مانع استفادة دیگری از ملکش بشود این خودش باعث می‌شود شارع مقدس یک نوع چیزی را

بنابراین ربطی به روایت ما ندارد. می‌خواهم بگویم روایت حلبی ربطی به روایت ما ندارد.

آن چیزی که یک نوع مشابهتی با روایت ما فی الجمله دارد روایت محمد بن مسلم است. و الا روایت حلبی ربطی به این ندارد.

روایت شبیه همین روایت. آن روایت حلبی که ایشان نقل کردند، چیزهای دیگری هم دارد. یک نقل مشابه دیگر هم دارد که آن نقل:

عن حسین بن سعید عن النضع عن هشام بن سالم و علی بن نغمان عن ابن مسکان جمیعاً عن سلیمان بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن المملوک یکون بین شرکاء فیعتق احدهم نصیبه قال ان ذلک فساد علی اصحابه و لا یستطیعون بیعه و لا معاجلة قال یقوَّم قیمة فیجعل علی الذی اعتقه عقوبةً انما جعل ذلک لما افسده

یک مقدار ریزه‌کاری کمی، یک کلمه دو کلمه کم و زیاد دارد ولی چارچوب روایت دقیقاً همان روایت حلبی است. روایت سلیمان بن خالد که از جهت سندی هم مشکلی ندارد.

روایت‌های مشابه این هم در کافی جلد ۷، صفحة ۱۹۴ در بحث دیگر که آن هم شبیه این هست، آن این است.

روایت عبدالله بن سنان:

قال قلت لابی عبدالله علیه السلام قوم اشترکوا فی شراء جاریة فائتمنوا بعضهم و جعل الجاریة عنده فوطئها قال یجلد الحد و یدرئ من الحد بقدر ماله فیها و تقوّم الجاریة و یغرم فمنها للشرکاء فان کانت القیمة فی الیوم الذی وطئها اقل ممن شریت به فانه یلزم اکثر الثمن لأنّه قد افسد علی شرکائه و ان کانت القیمة فی الیوم الذی وطئ اکثر من مشروعیة به یلزم الاکثر لاستفسادها

ضمان قیمت را اینکه اکثر الثمنین آن هم تعلیل شده به استصحاب که چون این قیمت بالاتر را چیز کرده باید آن قیمت را ضامن باشد. این هم یک روایت

خود تعلیل به ضمان، بحث این نیست که می‌خواسته به آنها ضرر برساند، کار خودش را می‌خواسته بکند. ولی این کار خودش باعث شده که این جاریه را دیگر آنها نتوانند ازش استفاده کنند، در روایت دیگر هم هست، حالا به خصوص خیلی وقت‌ها اینها زمینة حامله شدن و امثال اینها هست که دیگر اصلاً موضوع خیلی جدی‌تر می‌شود.

این تعلیل به افسده

شاگرد: با زنا که عتق صدق نمی‌کند.

ام ولد می‌شود با زنا؟

استاد: این چه شکلی حکم مسئله هست، فعلاً بحث زنا و غیر زنا را کار ندارم. ولی این باعث می‌شود که این جاریه از قابلیت انتفاع بیفتد. همین که جاریه از قابلیت انتفاع افتاد افساد یک شیء بر صاحبش باعث تضمین می‌شود. و این به نظر می‌رسد روایت اوّل مطلب این هست که لازم نیست درش قصد افساد نخوابیده. همین که طرف کاری بکند که آن فاسد بشود آن مطلب چنین است.

ایشان یک مطلب دومی را که دارند، مطلب دومشان به عبارتی از جواهر مستند می‌کنند جواهر الکلام، کتاب الصلح، جلد ۲۶، صفحة ۲۶۸. این آدرس را رفقا اصلاً بحث یک مطلب مفصلی هست که در مورد همین روایت هدم جدار. مسئله‌ای هست که مرحوم صاحب جواهر درش به این روایت هدم جدار تمسک کرده و آورده. کل آن مسئله را رفقا ببینند کلاس راهنما با عبارت المسئلة الرابعة هست کل آن مسئله را که در آن مسئله همین بحث هدم جدار است که اگر جدار را چیز کرد مسئله‌اش چی است، با دقت مسئله را ملاحظه بفرمایید که چند و چون مسئله از جهت فقهی روشن بشود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: روایت جاریه هم برای روایت همین باب بود؟

استاد: آنها جلد ۶ بود. با کلمة افسده بحث را دنبال کردم. چون از قبل می‌دانستم که این بحث. من در بحث من اتلف مال الغیر، بحث اینکه ضمان، ضمان کدام یوم است، یوم الاشتراء یا یوم الاتلف، به تناسب این روایت را قبلاً دیده بودم در آن بحث و اینکه از اینجا یاد آن روایات بودم و دنبال این روایات گشتم و پیدایش کردم.

من اتلف مال الغیر خودش به لفظه وجود ندارد ولی یک همچین تعلیلاتی شبیه آن هست که می‌گوید اتلاف مال غیر باعث ضمان می‌شود این روایت‌هایش، روایت‌های من اتلف مال الغیر است. می‌خواهم بگویم اینها داخل در قصد اضرار نیست. قاعدة اتلاف است. این ادلة قاعدة اتلاف است.

شاگرد: دو تا روایت طرف تعارض قرار می‌گیرد؟

استاد: چیزش را الآن نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های فقهی بگویم. می‌خواهم بگویم این روایتی که بحث اتلاف هست ربطی به ما نحن فیه ندارد. خودشان را چی کار می‌خواهیم بکنیم.

مراد از عقوبةً به معنایی که آقای سیستانی معنا می‌کنند نیست.

آقای سیستانی فقط آن یکی را می‌آورد دومی هم که کلمة عقوبةً دارد ولی عقوبةً مراد آن معنایی نیست که آقای سیستانی دنبالش هستند.

شاگرد: حدیث لاضرر قصد ملاک هست حالا

[پایان]